



تاریخچه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۰۶


تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۰۹

فصلنامه علمی پژوهشی آفاق فقاہت

سال دوم، شماره ۲، بهار ۱۴۰۳، ص ۴۹ تا ۶۲



بررسی ملاک مساله اصولی در دیدگاه شیخ انصاری و تطبیق آن بر کتاب فرائدالأصول

محمد چراغی  دانش پژوه مقطع درس خارج حوزوی علمیه قم

cheraghi.mohammad77@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

شناخت ساختار و نحوه چیدمان مسائل یک علم، از ضرورت‌های ابتدایی ورود در آن علم محسوب می‌شود؛ چرا که ارائه نقشه کلی علم، راه تعلیم و تعلم آن برای معلم و متعلم هموار کرده و از ایجاز مخمل و اطناب ممل، جلوگیری خواهد کرد؛ ناگفته پیداست که علم اصول فقه، جزو مهمترین علوم است که در مسیر اجتهاد مورد استفاده قرار می‌گیرد و لذا آشنایی با نظام علم اصول، اهمیتی مضاعف پیدا می‌کند؛ هر یک از اصولیین کوشیده‌اند که به سهم خود، ساختاری برای علم اصول ارائه کنند که جامع جمیع مسائل اصولی و همچنین مانع مباحث غیر اصولی باشد؛ در این میان شیخ انصاری ره که کتاب فرائدالأصول ایشان همچنان متن کتب درسی طلاب حوزه‌های علمیه است، نقش بسزایی در نوآوری و تبویب علم اصول داشته است. در این مقاله کوشش می‌شود که نظام اصولی شیخ انصاری در کتاب فرائدالأصول بررسی شده و با مطرح کردن انتقاداتی که اصولیون پس از شیخ انصاری به این نظام اصولی وارد کرده‌اند، به انتقادات مذکور پاسخ داده شود؛ عمده مسیری که در این پژوهش پیموده می‌شود، استناد به خود متن فرائدالأصول بوده و سعی می‌شود تفسیری متعالی از متن فرائدالأصول - به گونه‌ای که اشکالات متاخرین به آن وارد نباشد - ارائه شود. کلیدواژه‌ها: شیخ انصاری ره، موضوع علم اصول، ملاک مساله اصولی، نظام علم اصول

مقدمه

ارائه یک نظام جامع برای دربر گرفتن جمیع مسائل یک علم، از دغدغه‌های همیشگی علمای سلف و خلف بوده است؛ هر یک از این اعظام نیز به سهم خود تلاش وافر برای نیل به این مقصود، مبذول داشته‌اند؛ از این تکاپو توسط برخی از علمای معاصر بیان شده است؛ به اعتقاد آنان نوآوری و ابتکار زائیده تدوین فهرست جامع از یک علم می‌باشد و این مهم تنها با مرتب کردن متون یک علم به دست نمی‌آید؛ با وجود چنین اهمیتی هر چند درباره جزئیات مسائل علم اصول، پژوهش‌های فراوانی صورت گرفته است ولی درباره نظام جامع علم اصول در دیدگاه شیخ انصاری ره، پژوهش درخوری یافت نشد؛ به این ترتیب انگیزه‌ای ایجاد شد که در این مقاله به بررسی نظام اصولی یکی از قله‌های علمی قرون اخیر در حوزه علمیه پرداخته شود. اگر چنانچه نظام علم اصول، مشخص و روشن نشود، چه بسا برخی از مباحث اصلی علم اصول مورد غفلت واقع شده و خارج از علم اصول قرار گیرد؛ در عین حال مباحثی که مربوط به علم اصول نیستند وارد در علم اصول شده و بحث‌های طولانی و بیهوده پیرامون آن شکل بگیرد؛ لذا تخلیه علم اصول از مباحث غیر اصولی و همچنین تحلیل آن به مباحث اصولی، از جمله کارهای مهمی است که جز با شناخت نظام علم اصول حاصل نمی‌شود. در این پژوهش تلاش بر این است که روشن شود که نظام اصولی شیخ انصاری در کتاب فرائدالأصول چه نوع ساختاری را ارائه می‌دهد و چه ملاکی موجب می‌شود که یک مساله را مساله اصولی به شمار آورد؟ همچنین چگونه می‌توان ابواب مختلف فرائدالأصول را بر ملاک مساله اصولی منطبق کرد؟ منبع اصلی در این مقاله، خود عبارات شیخ انصاری ره در کتاب فرائدالأصول بوده و براساس همین عبارات نظام اصولی شیخ انصاری توضیح داده می‌شود؛ در ادامه اندراج مسائل مختلف علم اصول ذیل ملاک مساله اصولی مورد بررسی قرار می‌گیرد و روشن می‌شود که آیا در عمل نیز ملاک شیخ برای مساله اصولی، توانایی در بر گرفتن مسائل مختلف علم اصول را دارد یا نه.

۱. ملاک مساله اصولی در دیدگاه شیخ انصاری

علیرغم تمام نقض و ابرام‌هایی که بر مباحث شیخ انصاری در فرائدالأصول وارد شده است، به جرئت می‌توان مدعی شد مکتبی که شیخ انصاری در علم اصول پایه ریزی کرده‌اند، همچنان حرف اول را در حوزه‌های علوم دینی می‌زند؛ ابتکار و نوآوری شیخ انصاری در این نظام اصولی، قابلیت این را دارد مقدمات ابتکار و نوآوری-های دیگری را فراهم آورد؛ در دو فراز ذیل به نظام اصولی شیخ انصاری پرداخته می‌شود.



بررسی نحوه تعیین ملاک مسأله

از نظر اصولیین اولین قدم برای ارائه یک نظام جامع اصولی، تعیین ملاک تمایز علوم از همدیگر است لذا در این فصل به اختصار ملاک تمایز علوم از دیدگاه علمای اصول بررسی شده و سپس نظام اصولی شیخ انصاری رحمه الله علیه مطرح می‌شود.

برای تمایز علوم ملاک‌های مختلفی مطرح شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود؛

مرحوم صاحب فصول تمایز علوم را با دو ملاک مطرح کرده است؛ (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۱) ایشان معتقدند که تمایز برخی علوم از همدیگر به واسطه تمایز موضوعات است؛ به عنوان مثال تمایز علم نحو از علم فقه به واسطه تمایز موضوع این دو علم است؛ چرا که موضوع علم نحو، کلمه و کلام است و موضوع علم فقه، فعل مکلف می‌باشد لذا به واسطه تمایز موضوع، این دو علم نیز متمایز می‌شوند.

از طرفی ایشان معتقدند که برخی علوم نیز هستند که تمایز آن‌ها نه به واسطه موضوعات بلکه به واسطه حیثیت بحث می‌باشد؛ به عنوان مثال موضوع هر سه علم نحو و صرف و بلاغت، احوال لفظ می‌باشد ولی حیثیت بحث در این سه علم متفاوت می‌باشد؛ چرا که در علم نحو احوال لفظ از حیث اعراب و بناء بحث می‌شود؛ در علم صرف از حیث ساختار لفظ بحث صورت می‌گیرد و در علم بلاغت نیز از حیث فصاحت و بلیغ بودن بحث می‌شود لذا این سه علم نیز به واسطه تمایز حیثیات، متمایز شده‌اند.

لکن مرحوم آخوند خراسانی رحمه الله علیه نظر متفاوتی درباره تمایز علوم دارند و می‌فرمایند لازمه تمایز علوم به موضوعات، این است که هر مسئله‌ای از هر علم، علم مستقلی محسوب شود چرا که در آن صورت موضوعات مختلفی خواهیم داشت که بنابر فرض هر کدام باید ذیل علم مستقلی قرار بگیرند؛ (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۸) به همین دلیل ایشان معتقد شده‌اند که ملاک تمایز علوم نه موضوعات بلکه اغراض آن علم می‌باشد. به عنوان مثال اگر غرض، استنباط حکم شرعی باشد هر آن چه که ما را به آن غرض برساند ذیل علم اصول قرار خواهد گرفت.

مرحوم آقای خوئی رحمه الله علیه بیان متفاوتی نسبت به تمایز علوم دارند؛ (خوئی، ۱۴۱۷ق، ص ۲۵) ایشان می‌فرمایند در بحث تمایز علوم گاهی مقام تعلیم و تعلم بوده و گاهی مقام تدوین علم می‌باشد؛

ایشان معتقدند در مقام تعلیم و تعلم، تمایز به هریک از موضوع و محمول و غرض اتفاق می‌افتد؛ دلیل آن را نیز اعتباری بودن وحدت علم می‌دانند و معتقدند تمییز هر مرکب اعتباری از مرکب اعتباری دیگر به هریک از موضوع، محمول و غرض رخ می‌دهد؛ لذا اشکالی که مرحوم آخوند نسبت به تمایز علوم به موضوعات مطرح کردند و فرمودند اگر تمایز علوم به موضوعات باشد باید هر مسأله‌ای علم جداگانه‌ای محسوب شود، به تمایز در مقام تعلیم و تعلم وارد نیست چرا که غرض نیز منجر به همان اشکال خواهد شد.

البته آقای خوئی در ادامه می‌فرمایند در مقام تدوین اگر غرض خارجی بر یک علم بتوان تصور کرد، تمایز آن

علم نیز به غرض خواهد بود همان طور که اکثر علوم متداول همانند اصول فقه، فقه، منطق و... چنین خصوصیتی را دارند لکن علمی مانند فلسفه که غرضی خارج از خود ندارد نمی تواند به وسیله غرض از سایر علوم متمایز شود. ایشان در جمع بندی خود چنین می فرمایند که تمایز علوم همان گونه که نمی تواند منحصر در تمایز موضوع باشد، منحصر در تمایز غرض نیز نمی تواند باشد؛ البته ایشان احتمال دیگری نیز مطرح می کنند و آن را موید نظر خود تلقی کرده و می فرمایند علمایی که تمایز علوم را به تمایز موضوعات دانسته اند به این دلیل موضوع را مطرح کرده اند که تقدم رتبی بر محمول و غرض داشته است و گرنه آنان نیز قائل به انحصار تمایز علوم به تمایز موضوع نبوده اند چرا که منحصر نمودن تمایز علوم به موضوع مستحیل است.

اما تمایز علوم به غرض نیز خالی از اشکال نیست؛ امام خمینی رحمه الله علیه در اشکال به تمایز علوم به غرض می فرمایند:

غرض یک علم متاخر از قضایای آن علم است و روشن است آن چیزی که تاخر رتبی داشته باشد نمی تواند ملاک تمایز امور مقدمی خود باشد و لذا نمی توان ملاک تمایز علوم را به اغراض علوم مستند کرد. (امام خمینی، ۱۴۱۵ق، ص ۴۳)

تا این جا روشن شد که ملاک تمایز علوم نمی تواند غرض علم باشد اما اشکالی که مرحوم آخوند نسبت به تمایز علوم به موضوعات مطرح کردند به جای خود باقی است؛ ایشان فرمودند لازمه تمایز علوم به موضوع این است که هر مساله ای علم جداگانه ای باشد؛ مثلاً «الفاعل مرفوع» و «المفعول منصوب» و... باید علوم جداگانه ای باشند چرا که موضوعات آن ها متفاوت است! لکن به نظر می رسد ایشان بین موضوع علم و موضوع مسائل علم خلط کرده اند؛ مراد کسانی که ادعا نموده اند تمایز علوم به موضوعات علوم است تمایز موضوعات علم بوده است نه موضوعات مسائل علم؛ مثلاً موضوع علم نحو، کلمه یا کلام می باشد و مسائل آن، موضوعات مختلفی را در برمی گیرد که جملگی آن ها ذیل موضوع علم قرار می گیرند.

با توجه به مطالب مطرح شده از اعظام اصولیین به نظر می رسد می توان از این که ملاک تمایز علوم را به موضوعات علوم مستند کرد، دفاع نمود.

ملاک مساله اصولی از نگاه شیخ انصاری

از دیرباز اختلافی بین علمای اصول پیرامون موضوع علم اصول وجود دارد و مناقشات تقریباً زیادی در این باره شکل گرفته است؛

مشهور است که متقدمین از علمای اصول معتقد بودند که موضوع علم اصول را ادله اربعه - کتاب، سنت، اجماع، عقل - تشکیل می دهند؛ از جمله این علما مرحوم میرزای قمی است که در کتاب قوانین فرموده اند موضوع



علم اصول همان ادله فقه که عبارت از کتاب سنت و اجماع و عقل است، می باشد؛ استصحاب نیز اگر ماخوذ از سنت باشد، داخل در سنت می شود وگرنه داخل در دلیل عقل خواهد شد؛ (میرزای قمی، ۱۳۷۸ق، ص ۹)؛ اشکال مشهوری بر این بیان میرزای قمی وارد شده است و آن اشکال این می باشد که اگر موضوع علم اصول ادله اربعه باشد، ناگزیر بخش اعظمی از مسائل علم اصول جزو مبادی تصدیقیه علم خواهد بود و از مسائل علم اصول خارج خواهد شد.

دلیل این مطلب نیز واضح است؛ چرا که اگر موضوع علم اصول ادله اربعه باشد، مسائلی نظیر امارات، بحث از وجود موضوع خواهد بود نه بحث از احوالات موضوع؛ به عبارتی مسائلی نظیر امارات مفاد کان تامه خواهند بود نه مفاد کان ناقصه؛ در حالی که در هر علم از مفاد کان ناقصه بحث می شود.

طبق مبنای مرحوم میرزای قمی در علم اصول از مسائلی بحث به عمل می آید که دلالت آن ها ثابت شده است و از احوالات ادله ثابت شده بحث صورت می گیرد؛ این مبنای مرحوم میرزای قمی با ادعایی که ایشان درباره موضوع علم اصول مطرح کرده اند سازگاری ندارد؛ این مطلب را علمایی همچون صاحب فصول و مرحوم مظفر بیان فرموده اند؛ از عبارات مرحوم مظفر و دلیلی که ارائه می دهند روشن می شود نمی توان موضوع علم را ادله اربعه دانست و در مسائل آن علم از وجود آن موضوع بحث کرد؛ چرا که بین اهل فن مشهور است که بحث از وجود موضوع از مبادی تصویری علم محسوب می شود نه از مسائل علم؛ لذا نمی توان موضوع علم را ادله اربعه دانسته و در عین حال بحث از حجیت آن ها در مسائل علم اصول قرار داد. (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۳ ص ۱۱)

در ادامه گفته خواهد شد که مرحوم شیخ انصاری تقریر متفاوتی از مرحوم میرزای قمی ارائه می دهند و به آن طریق ادعای میرزای قمی را پذیرفته و میرزای قمی را از این اشکال، نجات می دهند؛ اشاره به این نکته لازم است که شیخ انصاری نیز موضوع علم اصول را همانند میرزای قمی ادله اربعه دانسته ولی در عین حال راه حلی برای اشکال صاحب فصول نیز ارائه کرده اند؛ در تطبیق ملاک مسأله اصولی بر مسائل مختلف علم اصول، این دیدگاه شیخ انصاری بیشتر روشن خواهد شد.

تطبیق ابواب مختلف فرائد الأصول بر ملاک مسأله اصولی

تا این جا ملاک مسأله اصولی از دیدگاه شیخ انصاری بررسی شده و اشراف نسبی نسبت به نظام اصولی ایشان حاصل شد؛ حال باید دید ابواب مختلفی که در کتاب فرائد الأصول آمده است، چگونه بر این ملاک ارائه شده تطبیق می کند؟ لازم به ذکر است که مباحث الفاظ در کتاب فرائد الأصول گنجانیده نشده است ولی در این قسمت به جهت آن که نشان داده شود ملاک شیخ انصاری در مسأله اصولی، جامع مسائل علم اصول می باشد، نحوه ورود مباحث الفاظ در این نظام نیز توضیح داده می شود.

ظن

اشکال مشهوری که بر میرزای قمی وارد شده بود این بود که اگر موضوع علم اصول ادله اربعه باشد ناگزیر معظم مسائل علم اصول از آن خارج خواهد شد؛ در واکنش به وجود چنین اشکالی بود که کسانی مثل صاحب فصول، موضوع علم اصول را ذوات ادله اربعه بدون قید حجیت دانستند؛ در حقیقت امثال صاحب فصول راه چاره را در آن دیدند که در موضوع علم اصول دست برده و به این شیوه اشکال وارد بر میرزای قمی، بر صاحب فصول وارد نخواهد بود (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۴) لکن شیخ انصاری با تقریر متفاوتی که از بیان میرزای قمی داشته‌اند این اشکال را دفع کرده و نیازی ندیده‌اند برای فرار از چنین اشکالی، در موضوع علم اصول تغییراتی ایجاد کنند؛ مرحوم شیخ انصاری رحمته الله در پاسخ به این اشکال فرموده‌اند که با تغییر عنوان بحث و مطرح نمودن آن به شیوه خاصی که در ادامه بیان می‌شود، می‌توان از این اشکال، رهایی پیدا کرد؛ ایشان به عنوان مثال در بحث خبر واحد، با بیان این که عنوان بحث به صورت «آیا خبر واحد حجت هست یا نه؟» مطرح نمی‌شود چرا که در این صورت، بحث از خبر واحد از مبادی علم اصول به شمار رفته و نمی‌تواند از مسائل آن محسوب شود لکن اگر عنوان بحث در خبر واحد به این شکل که «آیا ثبوت سنت به واسطه خبر واحد واقع می‌شود یا نه؟» باشد، می‌توان خبر واحد را نیز مساله اصولی حساب کرد؛ چرا که در این صورت بحث از خبر واحد، در حقیقت بحث از عوارض سنت بوده و لذا داخل در مسائل علم اصول هستند؛ (انصاری، ۱۴۱۶ ق، ص ۲۳۸)

از این بیان شیخ روشن می‌شود که ایشان موضوع علم اصول را ادله اربعه می‌دانند و باید دید که شیخ انصاری طبق چه تقریری دیگر مسائل علم اصول را داخل علم اصول قرار می‌دهند؟

طبق عبارتی که از شیخ انصاری در ابتدای مبحث خبر واحد آمده است، ایشان عنوان بحث را در خبر واحد به صورت «آیا خبر واحد حجت است یا نه؟» مطرح نمی‌کنند بلکه عنوان بحث را به گونه‌ای تغییر می‌دهند که «سنت» موضوع آن قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر ایشان می‌فرمایند بحث در خبر واحد به این صورت است که «آیا سنت به وسیله خبر واحد ثابت می‌شود یا نه؟» در این صورت بحث از خبر واحد، بحث از عوارض سنت شده و لذا داخل در علم اصول خواهد شد.

همچنین با این تقریر تکلیف تعادل و تراجیح نیز مشخص می‌شود؛ چرا که در حقیقت در باب تعادل و تراجیح، بحث اصلی این است که به واسطه کدام یک از اخبار، سنت ثابت می‌شود؟ لذا بحث از تعادل و تراجیح نیز از عوارض سنت محسوب خواهد شد؛ چنان که طبق این بیان، تکلیف امارات و حجج نیز مشخص شده و می‌توان آن را داخل در علم اصول قرار داد لکن بحث قطع و شک را با چه تقریری می‌توان داخل در علم اصول کرد؟ در ادامه مقاله به این سوالات پاسخ داده خواهد شد.



قطع

روشن شد که شیخ انصاری موضوع علم اصول را ادله اربعه دانسته و در علم اصول از تعینات و عوارض آن ادله بحث می‌کند؛ حال باید مشخص شود آیا می‌توان طبق این تقریری که شیخ ارائه دادند بحث «قطع» را هم داخل در علم اصول کرد؟ و سوال دیگر این است که بر فرض دخول بحث «قطع» در علم اصول، این بحث از تعینات کدام یک از ادله اربعه محسوب خواهد شد؟

برای پاسخ به این سوال ابتدا مقدمه‌ای در توضیح قطع، بیان می‌شود؛

باید روشن شود که اگر مجتهد به حکمی قطع پیدا کند، چه باید بکند و وظیفه‌اش چیست؟ مثلاً اگر قطع پیدا کرد که ربا حرام است، وظیفه‌اش چیست؟ شیخ انصاری می‌فرماید اگر مجتهد به حکمی قطع پیدا کرد، عقل حکم می‌کند که به قطعش عمل کند؛ چرا که قطع ذاتاً واقع نما است و واقع را برای انسان متجلی و منکشف می‌کند لذا وقتی انسان واقع را دید دیگر حالت انتظار ندارد و باید به واقع عمل کند.

باید توجه داشت که باب قطع هیچ ارتباطی به شارع نداشته و شارع نمی‌تواند در رابطه با قطع هیچ تصرفی کند؛ مثلاً بگوید «قطع حجت است» یا بگوید «قطع حجت نیست»؛ عدم امکان تصرف شارع در قطع به دو دلیل می‌باشد؛ دلیل اول آن است که دخالت شارع مستلزم تحصیل حاصل است؛ به این بیان که قطع ذاتاً کاشف واقع و طریق بوده و ذاتاً حجت می‌باشد همانند اربعة که ذاتاً زوج است؛ حال اگر شارع دوباره بگوید «من قطع را حجت قرار دادم» تحصیل حاصل می‌شود همان گونه که اگر کسی بگوید «من اربعة را زوج قرار دادم» تحصیل حاصل است. دلیل دوم بر عدم امکان تصرف شارع در قطع آن است که دخالت شارع در جعل حجیت برای قطع، مستلزم تسلسل است؛ به این بیان که اگر شارع بخواهد قطع را حجت قرار دهد باید با یک دلیل قطعی اقدام به این کار کند؛ پس به آن دلیل قطعی نقل کلام شده و سوال می‌شود که آیا آن قطع حجت است یا نه؟ دومرتبه باید آن قطع با یک دلیل قطعی دیگری حجت باشد و ناچار به آن دلیل قطعی ثانویه نقل کلام کرده و سوال می‌شود «آیا آن دلیل قطعی حجت است یا نه؟» هکذا یتسلسل.

عدم امکان تصرف شارع در اثبات حجیت برای قطع مطرح شد؛ در نفی حجیت از قطع نیز چنین کلامی می‌آید و سلب امکان در نفی حجیت از قطع نیز تکرار می‌شود؛ این ادعا نیز دو دلیل دارد؛ دلیل اول «که اگر شارع نفی حجیت از قطع بکند منجر به انفکاک ذات از ذاتی می‌شود؛ در توضیح بیشتر باید گفت که در فلسفه ثابت شده است که ذاتی شئی از شئی قابل انفکاک و سلب نیست؛ به عنوان مثال نمی‌توان زوجیت را که ذاتی اربعه است، از اربعه سلب کرد؛ ما نحن فیه نیز یکی از همین موارد است؛ کاشفیت ذاتی قطع بوده و شارع نمی‌تواند بگوید «قطع هست ولی کاشف نیست!»

دلیل دوم بر عدم امکان نفی حجیت از قطع آن است که نفی حجیت از قطع مستلزم تناقض است؛ چرا که مثلاً

وقتی یقین به خمر بودن یک ظرفی حاصل شود، به این معنا است که قطعاً خوردن آن حرام است؛ حال اگر شارع بگوید «قطع حجت نیست» به این معنا خواهد بود که مایع آن ظرف حرام نیست و این مستلزم تناقض است. اکنون با این توضیحات مقدماتی می‌توان وارد طرح ادعا و دلیل آن شد؛ ادعا می‌شود که «قطع» را نیز می‌توان داخل در علم اصول به حساب آورد؛ این ادعا به این صورت تقریر می‌شود:

باید دانست که طبق ادعای شیخ انصاری احکام وضعی منتزع از احکام تکلیفی است و این ادعا از این فراز از کتاب فرائد الأصول استنباط می‌شود:

«فنقول لا إشكال في وجوب متابعة القطع والعمل عليه ما دام موجوداً؛ (انصاری، ۱۴۱۶ق، ص ۴)

می‌گوییم: هیچ مشکلی در وجوب تبعیت از قطع و عمل به آن وجود ندارد مادامی که قطع موجود باشد»

در این عبارت شیخ، یک حکم تکلیفی و یک حکم وضعی به چشم می‌خورد؛ حکم تکلیفی «وجوب متابعة قطع» و همچنین حکم وضعی «حجیت قطع»، دو حکمی است که شیخ در این عبارت کوتاه مطرح نموده است. برخی تصور می‌کنند حجیت به معنای طریق الی الواقع است؛ در حالی که حجیت یک حکم وضعی است که از حکم تکلیفی وجوب متابعت قطع منتزع شده است؛ به عبارت دیگر از وجوب متابعت قطع پی به حجیت آن برده می‌شود.

این قاعده در دیگر ابواب هم ساری و جاری است و اختصاصی به باب قطع ندارد؛ مثلاً حجیت خبر واحد که یک حکم وضعی است به حکم تکلیفی وجوب تصدیق عادل بازگشت می‌کند.

حال سوال اساسی این جاست؛ این حکم تکلیفی وجوب متابعت قطع که منشا انتزاع حجیت قطع است توسط چه کسی جعل شده است؟

در پاسخ باید گفت که این عقل عملی است که حکم به لزوم تبعیت از قطع می‌کند لذا حجیت قطع تعینی از عقل بوده و موضوعاتی نظیر قطع قطاع، تجزی و... که ذیل بحث قطع قرار می‌گیرند، جملگی تعیناتی از دلیل عقل خواهند بود. در نتیجه می‌توان بحث قطع را نیز از عوارض دلیل عقل محسوب کرده و داخل در علم اصول نمود.

شک

همان گونه که قبلاً هم اشاره شد طبق نظر شیخ انصاری احکام وضعی منتزع از احکام تکلیفی هستند و به عنوان مثال بیان شد حکم وضعی «حجیت قطع» منتزع از حکم تکلیفی «وجوب متابعة قطع» می‌باشد؛ در بحث «شک» نیز عیناً چنین مطلبی را می‌توان ادعا کرد؛ به این بیان که در شک هم احکام وضعی منتزع از احکام تکلیفی هستند و خود احکام تکلیفی نیز تعیناتی از عقل عملی محسوب می‌شوند؛ این ادعا نیاز به توضیح بیشتری دارد که در ادامه به آن پرداخته می‌شود:



در شک یک حکم تکلیفی به نام «وجوب رفع حیرت در مقام عمل» و یک حکم وضعی به نام «حجیت اصول عملیه» وجود دارد؛ حکم وضعی حجیت اصول عملیه از این مطلب ناشی شده است که عقل عملی حکم به وجوب رفع حیرت از مکلف کرده است؛ لذا بحث از شک نیز از عوارض عقل محسوب شده و داخل در علم اصول خواهد شد.

در ادامه برخی اشکال و پاسخ هایی که امکان طرح در این موضوع دارند بیان می شود؛ ممکن است برخی اشکال کنند که از آن جایی که شک هیچ گونه کاشفیتی ندارد لذا امکان جعل حجیت برای آن وجود ندارد و اگر در بحث ظن و قطع چنین ادعایی مطرح شد مسلماً نمی توان در باب شک این ادعا را پذیرفت؛ مرحوم شیخ انصاری در پاسخ به این اشکال، بحث «حکم واقعی و ظاهری» را پیش می کشند؛ (انصاری، ۱۴۱۶ق، ص ۳۰۸) ایشان هم در بحث حکم واقعی و ظاهری می پذیرند که جعل حجیت به آن معنایی که در بحث قطع و ظن گذشت در بحث شک امکان پذیر نیست لکن ایشان حکم ظاهری را به حکم واقعی ثانوی نیز اطلاق می کنند و در بیان دلیل آن می فرمایند که نسبت به واقعه مشکوک، حکم واقعی محسوب شده و هم چنین نسبت به واقعیت ابتدایی - که هم اکنون مشکوک شده است - ثانوی محسوب می شود لذا ایشان معتقدند حکم برآمده از اصول عملیه نسبت به واقعه کنونی، واقعی است اگرچه ثانوی نیز می باشد.

مطالب دیگری که لازم است در این قسمت مورد بررسی قرار گیرد، مباحثی است که مرحوم شیخ انصاری در تنبیه سوم استصحاب مطرح کرده و اصولی یا فقهی بودن استصحاب را مورد مذاقه قرار داده است؛ برای مقدمه لازم است به اختلافی که بین اصولیین در باب حجیت استصحاب وجود دارد اشاره شود؛ قدما معتقد بودند که استصحاب نوعی حکم عقل در موارد ظن به بقاء مستصحب است؛ لذا این گروه حجیت استصحاب را از باب حکم عقل می دانستند و آن را آماره ظنیه عقلیه بر احکام شرعی تلقی می کردند. در این صورت استصحاب اثبات کننده حکم واقعی بوده و جزء دلیل چهارم از ادله اربعه - عقل - محسوب خواهد شد. لکن شیخ انصاری و متاخرین استصحاب را مفاد و مدلول اخبار «لا تنقض الیقین بالشک» می دانند و اعتبار و حجیت آن را مستند به سنت می کنند؛ در این صورت استصحاب اصل عملی تعبدی و اثبات کننده حکم ظاهری خواهد بود.

حال باید روشن شود که بنابر دو قولی که درباره حجیت استصحاب مطرح است آیا می توان استصحاب را داخل در علم اصول کرد و همچنان معتقد بود که موضوع علم اصول ادله اربعه به وصف دلیلیت - آن چنان که مرحوم میرزای قمی ادعا کرده است - می باشد؟

از عبارات شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۱۶ق، ص ۵۴۴) روشن می شود که اگر استصحاب مستند به عقل بوده و درصدد اثبات حکم واقعی باشد، نمی تواند طبق ادعای مرحوم میرزای قمی درباره موضوع علم اصول، مساله اصولی

واقع بشود؛ چرا که به عقیده اجماع اصولیین بحث از وجود موضوع جزو مسائل علم محسوب نمی‌شود؛ البته گفتنی است که استصحاب مستند به عقل، بنابر عقیده امثال صاحب فصول می‌تواند اصولی محسوب شده و ملاک مساله اصولی را داراست؛

لازم به یادآوری است که شیخ انصاری حجیت استصحاب را مستند به اخبار می‌داند و لذا نمی‌توان خارج شدن استصحاب مستند به عقل از مسائل علم اصول را به عنوان اشکالی بر نظام اصولی شیخ مطرح کرد؛ در ادامه باید بینیم که آیا نظام اصولی شیخ انصاری قادر است استصحاب مستند به اخبار را در خود جای دهد یا نه؟ خود شیخ انصاری اعتراف می‌کند که وارد کردن استصحاب مستند به اخبار در مسائل علم اصول، دشوار و پیچیده است؛ (انصاری، ۱۴۱۶ق، ص ۵۴۴)

شیخ انصاری ابتدا می‌فرماید که ظاهر بحث حجیت استصحاب با فقهی بودن آن ملائمت دارد؛ چرا که در صورت بحث از حجیت استصحاب، از این مطلب بحث می‌شود که آیا حجیت استصحاب از سنت برداشت می‌شود یا نه؟ روشن است که چنین بحثی، بحث از احوال سنت نیست در حالی که مساله اصولی، مساله ای هست که به کمک آن مسائل، قاعده ای نظیر استصحاب از اخبار «لاتنقض الیقین بالشک» استخراج می‌شود.

ایشان در ادامه ملاکی را برای مساله اصولی بیان می‌کنند و از آن نتیجه می‌گیرند که استصحاب مستند به اخبار مساله ای اصولی بوده و لذا خود ایشان این بحث را در علم اصول بحث کرده‌اند؛ ایشان می‌فرمایند از خصوصیات مساله اصولی این است که مختص مجتهد می‌باشد و مقلد نمی‌تواند به آن تمسک کند؛ از آن جایی که استصحاب واجد چنین خصوصیتی است لذا باید ذیل مساله اصولی قرار بگیرد.

ممکن است اشکالی به این بیان مطرح شود که اجراء استصحاب از مقلد هم بر می‌آید و آن چه که مخصوص مجتهد است تشخیص مجاری و حدود و ثغور استصحاب است؛

شیخ انصاری در پاسخ به این اشکال می‌فرماید این که گفته می‌شود اجراء استصحاب مختص به مجتهد است، مراد اجراء آگاهانه استصحاب است چرا که مقلد می‌تواند نتیجه همه مباحث اصولی را اجراء کند ولی اجراء مقلد آگاهانه نیست و از روی تقلید از مجتهد صورت می‌پذیرد؛ لذا در صورت قبول اشکال مستشکل باید بگوییم همه مسائل اصولی، فقهی هستند حال آن که احدی ملتزم به این مطلب نمی‌شود.

مباحث الفاظ

تا اینجا روشن شد که مباحثی نظیر قطع و ظن و شک داخل در علم اصول بوده و منافاتی با این که موضوع علم اصول ادله اربعه به وصف دلالت باشد، نداشتند در این فصل روشن می‌شود که آیا با ملاکی که شیخ انصاری برای مساله اصولی بیان کردند می‌توان مباحث الفاظ را نیز داخل در علم اصول کرد یا نه؟



عمده بحث در این مقام اشکالی است که مرحوم آخوند بر شیخ انصاری وارد کرده اند و فرموده‌اند: اگر مراد از سنت، سنت حاکیه باشد در آن صورت معروض سنت نبوده بلکه خبر حاکی از سنت خواهد بود در حالی که در موضوع علم اصول به ادله اربعه اشاره شده است و اگر برای فرار از این اشکال، سنت را اعم از سنت حاکیه و محکیه در نظر بگیریم اشکال دیگری متولد می‌شود که ناظر به بحث کنونی ما می‌باشد؛ بسیاری از مباحث علم اصول وجود دارند که نه ربطی به سنت حاکیه دارند نه ارتباطی با سنت محکیه پیدا می‌کند؛ به عنوان مثال هنگامی که در مباحث الفاظ بحث می‌شود که «هیئت افعال دلالت بر وجوب می‌کند یا نه؟» اختصاصی به هیئت افعال در کتاب و سنت ندارد بلکه این بحث اعم از کتاب و سنت و دیگر مواضع است لذا نمی‌توان مباحث الفاظ را از عوارض کتاب و سنت دانست و آن را داخل در علم اصول کرد؛ این خلاصه اشکال مرحوم آخوند خراسانی به شیخ انصاری می‌باشد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۸)

باید اذعان کرد اگر مباحث الفاظ را از عوارض و تعینات کتاب و سنت بدانیم اشکال آخوند خراسانی وارد خواهد بود و نمی‌توان به آن پاسخ داد لکن با دقت در عبارات شیخ انصاری در می‌یابیم که ایشان، ریشه مباحث الفاظ را نه در عوارض کتاب و سنت که در بناء عقلا می‌دانند. (انصاری، ۱۴۱۶ق، ص ۵۴)

به اعتقاد شیخ انصاری مباحث الفاظ چه در ناحیه دلالت وضعی و چه در ناحیه دلالت تصدیقی ریشه در بناء عقلا دارد.

از عبارات ایشان درباره اماراتی که از الفاظ کتاب و سنت برای استنباط حکم شرعی استفاده می‌شود مشخص می‌شود که مباحث الفاظ در ناحیه دلالت تصدیقی، از عوارض دلیل عقل بوده و به صورت کلی اموری که در نزد محاورات عرف معتبر می‌باشد در دلالت تصدیقی الفاظ در کتاب و سنت نیز معتبر است؛ پر واضح است که شارع راه و مسیر جدیدی برای فهم الفاظ خود اختراع نکرده و همان مسیر عرف را برای فهماندن مقصود خود در پیش گرفته است لذا اشکال مرحوم آخوند نمی‌تواند بر شیخ انصاری وارد باشد.

همچنین شیخ انصاری در ناحیه دلالت وضعی الفاظ نیز چنین نظری دارند و می‌فرمایند دلالت وضعی الفاظ ریشه در بناء عقلا دارد نه این که در ریشه در کتاب و سنت داشته باشد؛ لذا اشکال آخوند به این قسمت نیز وارد نخواهد بود.

می‌توان در بیان واضح تری، ادعای شیخ انصاری را چنین تقریر کرد؛ ابتدا باید توجه داشت که تعبیر شیخ انصاری از ظواهر قدری متفاوت با تعبیر مشهور اصولیون است؛ ایشان ظواهر را امارات و اصولی می‌دانند که انسان به این اصول تمسک می‌کند تا حکمی را از لفظی استخراج کند؛ در ادامه می‌فرمایند این اصول لفظیه‌ای که به کمک آنها، حجیت الفاظ استخراج می‌شود، بر دو قسم هستند؛ گاهی شک مکلف در وضع الفاظ است؛ به این معنا که شک دارد آیا فلان لفظ بر فلان معنا وضع شده است یا نه؟

گاهی نیز شک مکلف در مراد متکلم است؛ یعنی با وجود این که در وضع لفظ شکی ندارد لکن شک او در این است که آیا مراد متکلم نیز همین معنای موضوع له بوده است یا نه؟

در هر دو صورت اصول خاصی وجود دارند که با کمک آن اصول، ظاهر کلام روشن می‌شود؛

در صورت اول که شک مکلف در وضع الفاظ بود به اصولی مانند تبادر، اطراد، صحت حمل، قول لغوی و... تمسک می‌شود؛ به عنوان مثال شک می‌شود که آیا لفظ «صعیداً» در آیه شریفه «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَبِيباً» برای مطلق وجه الأرض یا تراب خالص وضع شده است؛ در چنین مواردی به اصولی که مطرح شد، تمسک می‌شود.

در صورت دوم نیز که شک مکلف در مراد متکلم بود، اصولی وجود دارد که به آن تمسک می‌شود؛ به عنوان مثال در صورتی که شک مکلف در حقیقی یا مجازی بودن مراد متکلم باشد، به أصالة الحقیقة تمسک می‌شود یا در صورتی که شک مکلف در عام یا خاص بودن مراد متکلم باشد، أصالة العموم جاری می‌شود؛ همچنان که اگر شک مکلف در مطلق یا مقید بودن مراد متکلم باشد، به أصالة الإطلاق تمسک می‌شود؛ به طور کلی شک در مراد متکلم، شامل مواردی می‌شود که کلام در آن مورد ظهور دارد و اگر خلاف آن مورد مطرح شود، باید قرینه آورده شود.

حال باید دلیل حجیت هر یک از دو صورت مطرح شده چیست؟ مرحوم شیخ انصاری حجیت اصولی را که مربوط به شک در مراد متکلم بودند، بناء عقلا می‌دانند؛ ایشان برای اثبات چنین ادعای دو مقدمه را ذکر می‌کنند؛ مقدمه اول آن که باید توجه داشت عرف عقلاء به ظواهر عمل کرده و ظواهر را حجت می‌دانند؛ مقدمه دوم نیز به این بیان است که شارع مقدس هم یقیناً در این شیوه با عرف عقلاء، هماهنگ و همراه است؛ شارع با ظواهر مراد خودش را به مردم رسانده است چرا که اگر طریق مخصوصی داشت، باید مطرح می‌کرد و مثلاً می‌فرمود که نباید به ظواهر عمل شود در صورتی که چنین کاری را نکرده است بنابراین در حجیت ظواهر شارع با مردم هماهنگ و همراه است.

در حجیت اصولی که مربوط به شک در وضع الفاظ باشد، بین علما اختلافی هست که شیخ انصاری متعرض آن می‌شوند؛ اخباریون معتقدند اگرچه عقلای عالم به ظواهر عمل می‌کنند و ظواهر الفاظ را حجت می‌دانند ولی این حجیت در ظواهر قرآنی مورد قبول نیست؛ چرا که وقتی عقلای عالم از حجیت ظواهر صحبت می‌کنند، مرادشان آن کلامی است که متکلم قصد افاده به عموم مردم را داشته باشد لکن شارع مقدس این کتاب را به قصد استفاده عموم مردم مطرح نکرده است بلکه این کتاب برای کسانی که مخاطبان این کتاب مانند پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام باشند، حجت می‌باشد؛ البته باید توجه داشت این ادعا که مخاطب قرآن تنها پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام هستند، ادعای بلا دلیل است.



نتیجه‌گیری

با توجه به سلسله مطالب مطروحه در مقاله فوق، می‌توان نتیجه گرفت که نظام اصولی شیخ انصاری رحمه الله علیه در کتاب فرائد الأصول، نظام راقی و قابل دفاعی بوده و ظرفیت آن که جمیع مسائل اصولی را ذیل چتر خود قرار دهد، دارد؛ اگر چه پس از شیخ انصاری، اشکالاتی به شیوه تبویب ایشان وارد شده است، لکن روشن شد که این اشکالات ناشی از عدم توجه دقیق به عبارات شیخ انصاری بوده است؛ در حقیقت اگر چنانچه عبارات شیخ انصاری به خوبی مورد مذاقه قرار گیرد، عمده اشکالاتی که به شیخ انصاری رحمه الله علیه وارد شده و می‌شود، منافع خواهد شد و نمی‌توان قائل به این شد که أبواب مختلف کتاب فرائد الأصول، بی هیچ نظم منطقی و قابل دفاع، کنار هم قرار گرفته باشند؛

همچنین مشخص شد که این نظام جامع، منافاتی با این ندارد که موضوع علم اصول ادله اربعه به وصف دلالت باشد و با تقریری که شیخ انصاری رحمه الله علیه ارائه دادند، التزام به ادله اربعه به وصف دلالت به عنوان موضوع علم اصول و همچنین داخل کردن مسائل علم اصول در آن قابل جمع می‌باشد؛ نیز روشن شد که برای حرکت در مسیر ابتکار و نوآوری در علم اصول، چاره‌ای جز تکیه به ابتکارات شیخ انصاری نیست و کلام ایشان ظرفیت این را دارد که منشأ نوآوری‌های قابل توجهی باشد.

فهرست منابع

۱. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن، ۱۳۷۸ ق، قوانین الأصول (طبع قدیم)، چاپ: دوم، تهران، نشر مکتبه العلمیه الاسلامیه
۲. مظفر، محمد رضا، ۱۴۳۰ ق، أصول الفقه (طبع انتشارات اسلامی)، قم، چاپ: پنجم، نشر موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم
۳. انصاری، مرتضی بن محمدامین، ۱۴۲۸ ق، فرائد الأصول، چاپ: پنجم، قم، نشر موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم
۴. امام خمینی، روح الله، ۱۴۱۵ ق، مناهج الوصول إلى علم الأصول، چاپ: اول، قم، نشر موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام
۵. امام خمینی، روح الله، ۱۴۲۳ ق، تهذیب الأصول، چاپ: اول، تهران، نشر موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام
۶. طباطبایی، محمدحسین، حاشیة الكفاية، چاپ: اول، قم، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی
۷. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ۱۴۰۹ ق، کفاية الأصول (طبع آل البيت)، چاپ: اول، قم، نشر موسسه آل البيت علیهم السلام
۸. حائری اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحیم، ۱۴۰۴ ق، الفصول الغروية في الأصول الفقهية، چاپ: اول، قم، نشر دار احیاء العلوم الاسلامیه
۹. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، ۱۳۸۵ ش، إیضاح الكفاية، چاپ: پنجم، قم، نشر نوح
۱۰. جزایری، محمدجعفر، ۱۴۱۵ ق، منتهی الدرایة في توضیح الكفاية، چاپ: چهارم، قم، نشر موسسه دار الکتب
۱۱. مدنی تبریزی، یوسف، ۱۴۰۳ ق، درر الفوائد في شرح الفرائد، چاپ: سوم، قم، نشر مکتبه بصیرتی
۱۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ۱۴۱۰ ق، درر الفوائد في الحاشية على الفرائد، چاپ: اول، تهران، نشر موسسه الطبع و النشر التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی
۱۳. تنکابنی، محمد، ۱۳۸۵ ق، إیضاح الفرائد، چاپ: اول، تهران، نشر مطبوعه الاسلامیه (اخوان کتابچی)
۱۴. خویی، ابوالقاسم، ۱۴۱۷ ق، محاضرات في أصول الفقه (طبع دار الهادی)، چاپ: چهارم، قم، نشر دار الهادی للمطبوعات